

باسمه تعالی

فرقه اکنکار و دین گریزی

میثم علی بالایی^۱

چکیده :

عرفان و معنویت دو امری است که بشر همیشه به آن تمایل داشته است، ولی رشد افراطی تجربه گرایی در سده اخیر و به دنبال آن سرخوردگی انسان از تکنولوژی، موجب گرایش بیشتر به امور مربوط به ماوراءالطبیعه شد. این در حالی است که راه‌های عرفانی، نازک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر است، بنابراین موجب شد که راهزنان بسیاری در این طریق، کمین کرده و به داعیان رسیدن به عرفان، شبیخون زنند. در کشور ما هم ده‌ها فرقه عرفانی انحرافی در حال فعالیت هستند و جوانان بسیاری را مجذوب خود کرده‌اند. یکی از این مکاتب عرفانی نوظهور معنویت نوظهور اکنکار است که به عنوان دومین مکتب پرتطرفدار دنیا تلقی می‌شود که در بیش از 40 کشور دنیا نماینده دارد و در ایران نیز جمعیت بسیاری از جوانان را به خود جذب کرده است یکی از خصوصیت مهم این مکتب را می‌توان همانند دیگر مکاتب نوظهور شریعت گریزی دانست که در کتاب‌های مختلف خود در مورد آن به صورت ضد و نقیض سخن گفته‌اند در این مقاله سعی بر آن شده است که دیدگاه‌های این مکتب در مورد ادیان و شریعت‌های مختلف بیان و تجزیه و تحلیل گردد تا با یاری خداوند حقیقت برای همگان روشن گردد.

Abstract:

Mysticism and spirituality is something that human beings have always been willing, But the extreme empiricism growth in recent years and the subsequent frustration of the technology, tend to be supernatural affairs , However, the mystical ways, thinner than a hair and sharper than the sword, However, the mystical ways, thinner than a hair and sharper than the sword. Therefore caused many bandits in this way, lurking and as Dai achieve gnosis, their ambush. Tens of a deviant Sufi sects in our country are working and have fascinate many young people. One of these schools of thought emerging mystical spirituality Eckankar is emerging as the world's second most popular schools deemed to be. That is represented in more than 40 countries and in Iran has attracted many young population. One important feature of this school can not escape the law like other emerging schools. In his various books about it contradictory spoken. In this article, it is the view of this school about different religions and traditions are expressed and analysis. To God truth is clear for everyone.

کلمات کلیدی :

دین گریزی، شریعت گریزی، معنویت‌های نوظهور، اکنکار، استاد طریقت.

مقدمه

جریان‌های عرفانی در کشور به سه شاخصه اصلی تقسیم می‌شود که عبارتند از 1. عرفان‌های سنتی اسلامی، 2. عرفان‌های شرقی

1 - دکترای عرفان اسلامی و عضو باشگاه پژوهشگران جوان

3. عرفان‌های نوظهور غربی. عرفان‌های نوظهور همگی با مبانی مدرنیته که همان سکولاریسم، پلورالیسم دینی و عرفانی و دین‌ستیزی می باشد، سازگارند. البته بسیاری از این عرفان‌ها به ظاهر موافق دین عمل می‌کنند ولی در حقیقت یکی از اهداف آنها دین‌ستیزی بوده و به نحو غیر مستقیم با رقیب سازی در کنار دین، نوعی مبارزه با دین را در دستور کار خود قرار داده‌اند. همیلتون از جامعه‌شناسان معروف دین تعداد این فرقه‌ها قریب ۵۰۰۰ فرقه می‌داند که بسیاری از آنها در غرب ایجاد شده و بعداً به کل دنیا انتقال یافته است و مختص قشر معینی هم نیست پدیده‌های اجتماعی تک عاملی نیستند. علل و عوامل آشکار و نهان فراوانی دست به دست هم می‌دهند تا پدیده‌ای را شکل می‌دهند. در عین حال، به نظر می‌رسد عوامل اصلی گرایش به این عرفان‌ها را می‌توان در عوامل زیر خلاصه کرد:

۱. جهل به عرفان حقیقی ۲. دل‌بستگی هواداران آن‌ها ۳. پنهان کاری سران آن‌ها و رمز آلود سخن گفتن ۴. ایجاد تشنگی در تابعین ۵. سازماندهی همه جوانب زندگی تابعین و تحت کنترل قراردادن آن‌ها ۶. محبت مفرط به تابعین ۷. مرحله ای و اجرایی بودن برنامه‌های آن‌ها و داشتن برنامه‌های خاص برای تمام سطوح ۸. ساده بودن تعالیم آنها و نبود غوامض عرفان نظری ۹. سستی در بیان عرفان حقیقی که گرایش فطری در تمامی انسان‌ها است. که حوزویان و دانشگاهیان ما در زمینه معرفی عرفان حقیقی کوتاهی کرده اند با اینکه پیشینیان ما این کار را می‌کردند به طور مثال اوج عرفان نظری را مولوی در قالبی زیبا بیان نموده و هر تحصیلکرده‌ای به مقدار ظرفیت علمیش از آن بهره‌برداری می‌کند

آموزه‌های این مکاتب مبنی بر آسانگیری اخلاقی و ترویج فرهنگ تساهل و تسامح افراطی ممکن است جذب کننده برخی افراد راحت طلب باشد. اسلام احکام، قوانین و ضوابطی دارد که باید مطابق آنها پیش رفت. تساهل و تسامح افراطی که در مولفه‌های عرفان کاذب است تساهل و تسامح شریعت زدا است و در آن چندان به احکام و اخلاق دینی توجه نمی‌شود. حتی حامیان برخی از عرفان‌های کاذب رابطه انسان با خدا را به یک رابطه قلبی تقلیل می‌دهند و این باعث شده است عده ای در جامعه و عده قلیلی از دانشجویان نیز به این سمت کشانده شوند. افرادی که رابطه انسان با خدا را به یک رابطه صرفاً قلبی تقلیل می‌دهند دیگر نیازی نمی‌بینند که به احکام اسلام پرداخته شود و معتقدند همین که بپذیریم خدایی وجود دارد و اسلام را به صورت قلبی بپذیریم، کفایت می‌کند. این رویه یعنی راحت کردن خود از یک سری احکام و موازینی که مکتب اسلام برای مسلمانان تجویز کرده است به عنوان مثال روابط جنسی را خیلی به راحتی و به شکل‌های مختلفی تعبیر و تفسیر می‌کنند و گرایش‌های شدیدی به مولفه‌های شریعت گریزی و عقل‌گریزی دارند. این در حالی است که معتقدیم عرفان اصیل عرفانی است که با فطرت و عقل و دین هماهنگی داشته باشد. عرفان‌های نوظهور به دلیل یک سری جذابیت‌های ظاهری باعث شده است افرادی را که عافیت طلب و راحت طلب هستند به خود جذب کند و راه رفع تکلیف را برای افرادی که به هر دلیلی محدودیت‌ها و قید و بندهای عقلانی و صحیح دین اسلام را نمی‌پذیرند، هموار کند.

برای آنکه بتوانیم با دیدگاه‌های این مکاتب در مورد مذهب آشنا شده و به طور تخصصی نقد و بررسی کنیم بهتر است به سراغ یکی از عرفان‌های پر طرفدار نوظهور برویم که عقاید بسیاری از عرفان‌های نوظهور دیگر از آن نشأت گرفته است جهت این کار مکتب نوظهور اکنکار می‌تواند گزینه مناسب باشد

بیان مساله و اهمیت تحقیق

آیین اکنکار یکی از پرطرفدارترین عرفان‌های نوظهور به شمار می‌رود به طوریکه حتی اندیشه‌های بسیاری از عرفان‌های نوظهور از آن نشأت گرفته اند. در این مقاله مساله اصلی آن است که ببینیم نظرات این مکتب پر طرفدار نوظهور به طور کلی در مورد مذهب چیست؟ در پاسخ به این مساله می‌توان بیان کرد که به گمان قوی این نظرات نمی‌تواند مذاهب را تایید کند چرا که در آن صورت دیگر کسی این مکاتب روی نمی‌آورد اما این نظرات واقعاً چگونه است که توانسته است عقاید بسیاری را

نسبت به مذاهب تخریب کند و طرفداران خود را از مذاهب الهی و آسمانی دور کرده و به سمت خود جذب کرده است؟ براستی در مقابل کتب آسمانی چه کتابی را معرفی می کند و چگونه کتاب خودش را برتر نشان می دهد؟ و در مقایسه شریعت اسلامی با دستورات و شریعت انکار کدام برترند؟ چه دلایلی در این راستا وجود دارد؟

بی شک نقد و بررسی نظرات این آیین می تواند تا حد زیادی در مقابل منحرف نمودن و گمراه نمودن افکار عمومی واکسینه نماید و با توجه به آنکه همانطور که بیان شد بسیاری دیگر از عرفان های نوظهور نیز به تبعیت از این آیین اینگونه شبهات را مطرح می کنند طبعاً با بررسی و پاسخ به اینگونه شبهات مطرح شده از سمت یک عرفان نوظهور پرتطرفدار میتواند پاسخگوی بسیاری از شبهات مطرح شده از دیگر عرفان های نوظهور نیز باشد و همچنین از گرایش بیشتر جوانان به سمت این آیین جلوگیری و سبب بازگرداندن عده ای از حق جویان گمراه گشته می شود و از این جهت بسیار می تواند پر اهمیت و مورد نیاز ضروری جامعه امروزی باشد

روش تحقیق :

جهت این تحقیق هم از روش میدانی با قرار گرفتن در میان طرفداران انکار و هم از روش کتابخانه ای و با بررسی کتب معتبر مکتب انکار و شریعت اسلام استفاده گشته است که امیدواریم رضایت خداوند و خوانندگان محترم را فراهم آورد

مذهب از دیدگاه انکار

بسیاری از جملات کتاب های انکار با گفته های موجود در طریقت ها و عرفان های دیگر از جمله عرفان اسلامی مطابقت دارد و به همین خاطر است که عده زیادی از کارشناسان معتقدند که مطالبش از عرفان اسلامی و بقیه عرفان ها به قرض گرفته است که از این حیث خواندن کتب انکار می تواند عامل رشد معنوی باشد البته به شرطی که توسط خواص این کتاب ها خوانده شود تا موارد بیهوده ای که با غرض های خاصی به آن اضافه شده است تشخیص داده شود بنابراین بعضی از عقاید آن مکتب به هیچ وجه صحیح نیست که باعث می شود در خواندن این کتب باید با بصیرت خاصی و هشجاری بالایی عمل کرد در زیر به چند نمونه از آن ها اشاره می گردد :

"آنها که در مقابل جمعیت ها خطابه می کنند، کتاب ها می نویسند فلسفه ها را موعظه می کنند نمی توانند به شما چیزی بیاموزند. آن ها اصلاً چیزی برای مردم جهان شما ندارند. جهل آنها به راستی ترسناک است." (توییچل پال، دندان ببر، 1376، ص 32)

در پاسخ باید گفت اگر حقیقت الهی نه قابل خواندن و نوشتن است و نه قابل گفتن و انتقال به دیگران، پس چرا خود پال توییچل (نویسنده کتب انکار و استاد بزرگ انکار) به عنوان سفیر روح این همه کتاب نوشته است و این همه سخنرانی بیان نموده است؟ آیا جهل او واقعاً ترسناک نیست؟ به نظر می رسد توییچل با این گونه سخن می خواهد مردم را از کتاب های مقدس آسمانی، اخلاقی، فلسفی و عرفانی دور سازد

جای تعجب است که این همه علیه فلاسفه و روحانیون و معابد و مساجد و... سخن می گوید و در حالی که می گوید انکار به روز است ولی یک بار علیه دولت های استعماری و استکباری سخن نمی گوید. شاید به خاطر این باشد که دولت های استعماری که دستشان به خون هزاران انسان بی گناه آلوده است مخالف سخنان او نیستند اما چرا یک انسان عارف مانند پال هیچ نقدی به آن دولت ها نمی زند جای بسی تعجب دارد شاید هم او علت را در آن می بیند که انسان هایی که به آن ها ظلم می شود حقشان بوده است به عبارتی دیگر دیدگاهش تنها تک بعدی است یعنی فقط به صورت عمودی از بالا همه چیز را می نگرد و دیدگاه افقی که باید در کنار دیدگاه عمودی در انسان باشد در او یافت نمی شود البته شاید هم به این دلیل باشد که در جهت

جذب حداکثری نمی خواهد حمایت این دولت ها را از دست بدهد به هر حال در هر صورت این کار وی شدیداً مخالف عرفان و حقیقت است که تردید ها را در مورد وی و آیینش افزایش می دهد.

در جای دیگری چنین می نویسد: "بشر معنای آزادی واقعی را نمی داند. اصول و مذهب او از بیرون به او تحمیل شده اند. عقاید دینی اش قرن ها متحجر می شوند، دین او دیگر از درونش سرچشمه نمی گیرد بلکه به جهان خارج از وجودش تعلق دارد" (توئیچل پال، دندان ببر، 1376، ص 34)

در جواب باید گفت که دین تحمیلی نیست. زیرا دین یک امر قلبی است که جز از راه دل نمی شود آن را قبول کرد. اعتقاد به خدا و قبول کردن آخرت را، چگونه می توان به کسی تحمیل کرد؟ همان طور که محبت به کسی و نفرت از کسی را نمی توان به کسی تحمیل کرد. به همین دلیل در احادیث اسلامی آمده است که دین جز حب و بغض چیز دیگری نیست که در زیره نمونه ای از آن اشاره می گردد:

امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید:

"هر کس مایل است بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند نیز او را مشاهده کند باید آل محمد را دوست بدارد و از دشمنان بیزار باشد و پیرو امامی از این خانواده گردد اگر چنین بود خدا را می بیند و خدا نیز او را می بیند" (مجلسی، بحار الانوار، جلد 23، بی تا، ص 81)

البته توئیچل از این باب شاید کمی معذور باشد چون دین ندارد نمی داند که دین قابل اکراه نیست. او اگر حقیقت دین را تجربه می کرد می دانست که دین اکراه بردار نیست همان گونه که عشق اکراه بردار نیست. (فاضلی، قادر، 1390، ص 47)

"فقط یک سفیر روح اصیل است که می تواند روح دیگری را از میان این مراتب الهی عبور داده و سلامت و هدایت او را تضمین کند" (توئیچل پال، دندان ببر، 1376، ص 39)

"این یک ضرورت حتمی است که هر روحی ابتدا یک استاد حق سفیر روح را جستجو کند. معدودی در مرتبه این جهانی هستند که صاحب تجربیات لازم درباره ی جهان های روانی باشند. مایا (توهم) بدون استثناء آنها را به دام خود می اندازد. بزرگترین مسافری فلک در تاریخ مانند عیسی و بودا و دیگران در تارهای این رویاها گرفتار آمدند." (همان، ص 39)

از کنار هم نهادن این دو عبارت چنین حاصل می شود که عیسی (ع) هنوز یک مسافر فلک پیما است. او هنوز به مقام استادی سفیر روح نرسیده است. به همین دلیل در دام توهم گرفتار می باشد. واقعاً جای تاسف است که در یک کشور مسیحی، یک انسان (همچون توئیچل) به این راحتی به پیامبر بیش از سه میلیارد انسان مسیحی این گونه توهین کند. به گونه ای که عیسی (ع) را از نظر میلیارد ها انسان مسیحی و مسلمان یکی از پیامبران اولوالعزم و عالی مقام الهی است از یک روح هم پایین تر آورده و در حد یک مسافری که در دام توهمات گرفتار آمده قرار دهد. به راستی چه دلیل و توجیهی برای این صحبت خود دارد آیا عیسی صحبتی بیان نموده است که دال بر این باشد که در توهم غرق شده است و یا رفتار خطایی از او بروز کرده است که این چنین علیه اش سخن گفته می شود؟ آیا به گفته او که بدون هیچ دلیلی کسی را متهم به توهم می کند می توان اعتماد کرد؟ اگر واقعاً قصد بالا بردن خود به وسیله پایین بردن ارزش عیسی (ع) را نداشته باشد چنین به نظر می رسد که وی دچار توهم شده است آیا واقعاً عرفان و دیدگاه او می تواند انسان را به کمال برساند؟

"صدایی پر طنین و رعد آسا سخن گفت: به این سرزمین خوش آمدید ای دوستان! من، شمس تبریزی به شما تهنیت می گویم. این همان شمس تبریز بزرگ بود. استاد شاعر عارف جلال الدین رومی از پارس. نشانی برجسته در تاریخ عرفان نوع بشر. او در قرن سیزدهم میلادی در زمین زندگی می کرد و همه چیز را می دانست، تمام آنچه یک فرد می باید درباره خدا بداند. حالا او در اینجا بود. در طبقه ای اسرار آمیز از کیهان های هستی خدا" (همان، ص 195)

این همه عشقی که مولوی نسبت به شمس تبریزی دارد بدان خاطر است که از شمس بوی حضرت محمد (ص) به مشامش رسیده است. از این رو می گوید:

گر ز خم احمدی بویی برون ظاهر شود چون می اش در جوش گردد چشم جان کافران
گر زخم احمدی خواهی تمام بی و رنگ منزلی کن بر در تبریز یک دم ساریان
تا شوی از بوی جان حق خصال می فعال وز تجلی های لطفش هم قرین و هم قران
(کلیات شمس تبریزی، ص 739، غ 1966)

جای بسی شک است که شمس تبریزی که شیفته و محو در وجود مقدس پیامبر خویش است و استاد ربازرتارز بوده است چیزی به این شاگردش از عظمت رسول... (ص) نگفته است؟!

هر استادی به شاگردش از محبوب و معشوق و استاد طریقت سخن می گوید (فاضلی، قادر، 1390، ص 140) همان طور که توییچل از ربازرتارز سخن گفته است پس چرا شمس هیچ چیزی در این مورد به وی نگفته است؟ شاید پاسخ به این سوال تردید در مورد این که وی از شخصیت های مطرح تمدن های بشری با حذف و سانسور عقاید آنها به نفع خود استفاده کرده است را افزایش دهد

اکنکار در حالی که در ابتدا این مکتب را یک علم پرواز روح می خواند و ادعا دارد که مغایر با هیچ مکتبی نیست و به طور مثال هارولد کلمپ در کتاب هنر رویا بینی معنوی می نویسد: "برای این که عضو اک شده و از مزایای اک بهره مند شوید، دلیلی ندارد که مذهب خود را ترک کنید. فقط بیایید". (هارولد کلمپ، هنر رویا بینی معنوی، 1379، ص 306) این در حالی است که هنگامی که فرد به آیین اکنکار علاقه مند شد و با کتاب شریعت کی سوگماد آشنا شد در آن کتاب عقیده جدیدی خلاف عقیده اول به وی گفته می شود: "وای بر حال کسی که تلاش کند به طور همزمان در حالی که چلای ماهانتا می باشد دکتترین مذهبی دیگر و یا آثار معنوی مختلفی را دنبال کند او جزای حماقت خویش را خواهد دید و نخواهد دانست چه چیزی سبب این فلاکت شده است اگر او واصل اکنکار گردد تردیدی در این راه نخواهد بود مگر این که آرزوی زندگی پر رنج و نامطلوبی را داشته باشد اگر او شهرت، پاداش و چنین سودجویی هایی را از کسانی که در مسیر اک نیستند بپذیرد همین گونه زندگی فلاکت باری خواهد داشت... اکیست هیچ مذهب دیگری رابه رسمیت نمی شناسد" (پال توییچل، شریعت کی سوگماد، بی تا، ص 37)

وجود چنین تضاد هایی در آیین اکنکار چه معنایی دارد اگر نامش را فریبکاری نگذاریم چه نامی بر روی آن نهیم آیا این همان آیین صادق و یگانه راهی است که می خواهد ما را به راستی از ابتدا تا رسیدن به حقیقت هدایت کند و یا با نیرنگ توجه مارا به خود جلب کند و سپس کم کم افراد را نسبت به آیین خودشان بدبین و در نهایت کل آن آیین و مذهب فرد را رد کرده و او را از ادامه عضویت در آن مذهب بازمی دارند؟ چگونه می توان به این آیین اعتماد نمود و آینده خود را به دست آن ها سپرد؟ آیا این امکان وجود ندارد که در آینده حرفی بزنند که با حرف امروزشان تفاوت های بسیار نداشته باشد؟!

"ایمان کورکورانه مذاهب به درد بشر نمی خورد. انجمن های مسیحی همانند صاحب منصبان مسلمان، بودایی، و ادیان دیگر طی قرون پنجم تا هشتم پیروان عرفان را که معتقد به تناسخ و پیشتازان دانش اسرار بودند منکوب کردند و ایمان کورکورانه به پایه گذاران مذاهب خود را، وجه اصلی و بالاترین مبحث موضوعات دینی خود قرار دادند." (توییچل پال، دندان ببر، 1376، ص 201)

چند نکته در کلام ایشان نیازمند توضیح و نقد است: قبل از آنکه به ذکر نکات بپردازیم گفتن این تذکر ضروری به نظر می رسد که عرفان اسلامی نیز با ایمان کورکورانه بعضی از افراد به خدا مخالف است اما باید توجه داشت که این انتقاد شامل حال افراد می گردد و ایراد از جهان بینی و عرفان ادیان نیست در حالی که در این جا پال به ایمان مذاهب به خدا ایراد می گیرد که این سخن شامل انتقادات زیر است :

اول این که چرا مخالفان را به پیروی کورکورانه متهم می کند؟ در صورتی که می توان گفت پیروان پال توئیچل، همه کسانی هستند که کورکورانه از وی پیروی می کنند. زیرا جز ادعا هیچ دلیل و برهانی بر درستی کار خویش اقامه نکرده است. مذاهب الهی پیروان روشن و دانشمندان عمیقی داشته اند. مانند ابوعلی سینا، فارابی، ملاصدرا، میر داماد، عطار، ارسطو، افلاطون، سقراط، هگل، هایدگر و... آیا اینان که چشمان باز جامعه و پیشروان روشنفکری بوده اند به مذهبشان ایمان کورکورانه داشته اند؟!

ثانیا: افرادی مانند مولانا و یا شمس که انکار آن ها رami ستاید عرفان و طریقتشان مذهب عرفانی اسلام بوده است چرا آن ها را به عنوان استاد عرفانی انکار می دانید در حالی که تاریخ گواهی آن است که آن ها در بطن اسلام پرورش یافته اند و اگر در بطن اسلام پرورش یافته اند نشان می دهد که این ادیان که آن ها را انکار کورکورانه خوانده است به درد بشر می خورد که توانسته است چنین افرادی را تقدیم جامعه کند که آن قدر مقامشان بالا باشد که بعضی از مکاتب مانند اک آن ها را به نفع خود مصادره کند جالب تر این جاست که این حرف را کسی نمی زند جز شمس تبریزی به عبارت دیگر در کتاب دندان ببر در هنگام گفتگوی شمس با پال این سخن را می گوید!!!! چگونه می توان این صحبت را از یک عارف مسلمان پذیرفت آیا همین سند کافی نیست تا دیدگاه ما نسبت به صداقت پال توئیچل تغییر کند!!!! چرا با نقد بیجا و ناشیانه ی بعضی از ادیان وی می خواهد خود را بالا ببرد آیا واقعا این کار وی اخلاقی، انسانی و عقلی است؟

"می دانیم که مذهب و طریقت، تجربه و درکی شخصی است و نه چیزی که بتوان در جمع بیان کرد." (پال توئیچل، نامه هایی به گیل، 1380، ص 89 و 88)

اولا: تعریفی که از مذهب ارائه داده شده است کاملا غلط است و هیچ فرد مذهب شناسی آن را قبول ندارد. هیچ یک از مذاهب نگفته اند که، مذهب یعنی تجربه و درک شخصی. زیرا در این صورت ماتریالیستها نیز مذهبی خواهند بود. چرا که آنها نیز برای خود تجربه و درکی دارند. مذهب عبارت است از آنچه که خداوند توسط رسولانش به بشر فرستاده است. و آن یک کار واقعی و خارج از اوهام و اذهان شخصی است. مذهب زاییده تجربه و درک مردم نیست بلکه چیزی است که به سوی مردم می آید تا آنها را به سوی خدا ببرد به همین جهت یک حقیقت کلی و وسیع است که میلیاردها نفر را پوشش می دهد. (قادر فاضلی، 1390، ص 219)

ثانیا: اینکه گفته است "نمی توان مذهب را در جمع بیان کرد"، نیز کاملا غلط بلکه دروغ است. زیرا الان می بینیم که از هفت میلیارد انسان روی زمین بیش از پنج میلیاردش توسط مذاهب الهی تحت عنوان ادیان ابراهیمی اداره می شود. به عبارت دیگر یک نفر به نام ابراهیم (ع) است که میلیاردها انسان را اداره می کند. و تمامی اینان با کمال افتخار در خلوت و جلوت و در میان همه بشریت به تبلیغ آموزه های دینی پرداخته و روز به روز خیل بت پرستان و طبیعت پرستان است که به سوی مذاهب الهی سوق پیدا می کنند.

"هر دینی را که امروزه در قدرت است نام ببر و من به تو نشان خواهم داد که فقط و فقط زاییده یک وجدان اجتماعی است؛ نه حقیقتی که از جانب سوگماد آمده باشد. همه آن قوانینی که به عنوان قوانین الهی شناخته شده اند، چیزی نیست جز یک وجدان اجتماعی متحول شده که از قانون مانو، نظام همورابی، فرامین موسی و احکام کلیسای مسیحیت، مشتق شده است." (پال توئیچل، سرزمین های دور، 1379، ص 44)

جالب است که این صحبت انکار حداقل در مورد اسلام به معنای رد کتاب مقدس مسلمانان و الهی بودن آن است بدون آن که هیچ گونه دلیلی برای این ادعای خود بیاورد و حال آن که ده ها دلیل بر عدم بشری بودن قرآن و الهی بودن اسلام وجود دارد که برای مطالعه بیشتر در این زمینه همگان را به خواندن کتاب های علوم قرآنی و اسلامی فرا می خوانم این در حالی است که وی مدعی است که انکار به عیب جویی از سایر ادیان نمی پردازد و بازهم این در حالی است که مدعی می شوند که وی عالم

همه چیز است و با گفتن چنین جملاتی به خصوص برای محققین ادیان کاملاً معلوم می‌گردد که آیین انکار، آیین قابل اعتمادی نیست چرا که نه تنها در مورد مکاتب چیز صحیحی نمی‌داند و یا می‌داند و با فریبکاری نمی‌گوید و حتی خلافش را به زبان می‌آورد بلکه قوانین خود را در مورد عدم انتقاد از سایر شریعت‌ها زیر پا می‌گذارد و به نقد و انتقاد از ادیان می‌پردازد. یکی از بزرگ‌ترین اشکال‌های دیگر این است که در نقد آن‌ها، همه ادیان به یک چشم دیده می‌شوند و چنین می‌پندارند، که تمام ادیان دارای خصوصیات و تعالیم مشترک اند و حال آنکه ادیان دارای تقسیمات متفاوتی هستند و نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین ادیان نیز در دل خود بزرگترین تفاوت‌ها و اختلاف‌های ظاهری و باطنی را با هم دارند. بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توان با نادیده گرفتن تفاوت‌های ادیان، به نقد و بررسی آنان پرداخت. و لذا به جرات می‌توان گفت که در تعالیم انکار، بزرگترین انتقادهای و اشکال‌ها به تمامی ادیان بلا استثنا ابراز شده است.

در این که دین تاسیسات اجتماعی است، و سازمان‌ها و مراکزی با موضوعیت دین تشکیل می‌شوند، و اثرات قابل توجهی بر مناسبات سیاسی می‌گذارند (جدای از وجود تفاوت‌های بسیار در مورد هر مصداق دینی) شکی نیست که این امر موجب ترس و انتقادهای شدید از طرف عرفان انکار به روحانیون و رهبران معنوی هر مسلک دینی و عرفانی شده است. این دغدغه نه تنها در عرفان انکار، بلکه در بسیاری از نحله‌ها و گرایش‌های علمی غرب مشهود است، و بیشتر، ریشه در عملکرد طولانی و نابخردانه کلیسا در قرون وسطی دارد. این ادعا در مورد هر مصداق دینی، و جغرافیای تأثیرگذاریش می‌بایست بسیار گوناگون و متفاوت بیان شود. هر چند عملکردهای غیر اخلاقی برخی از روحانیون، هر مصداق دینی، ناخودآگاه ذهن را به سوی این دغدغه سوق می‌دهد، ولی این بیان در مورد همه ادیان بزرگ و کوچک، کلیت ندارد. ضمن اینکه به راستی، میان همه پیامبران و تعلیمات شفاهی که در دوران حیات خود داشته‌اند و برداشت‌هایی که قرن‌ها بعد از کلام ایشان شده و منجر به پیدایش عقاید جدیدی، مبتنی بر شرایط جدید اجتماعی است، تفاوت‌هایی وجود دارد، که غیر قابل انکار است. از این رو، هیچ‌گاه نباید نظریه یا عملکرد پیروان معاصر یک دین را، کاملاً و به طور کلی منطبق با اصل نظریه یا عملکرد پیامبران و رهبران، یک مصداق دینی دانست و به واسطه داشتن اشتباهات گوناگونی که توسط پیروان یا سازمان‌های متکی به دین ایجاد می‌شود، اصل گزاره‌های دینی و عقاید پیامبر آن دین را تخریب کرد.

برخی معتقدند: یک اشکال مهم به ادیان بزرگ این است که آنان متعلق به قرن‌ها قبل بوده‌اند و اکنون، انسان معاصر، محتاج ادیان جدید است، تا بتواند نیازهای نوین معنوی خود را در آنان جستجو کند. انکار معتقد به این شبهه است. انکار خود را یک مسلک معنوی جدید می‌داند، که برای انسان امروزی، به واسطه اقتضائات دوران معاصر نسبت به دیگر ادیان جهان مفیدتر است. این اشکال که ادیان بزرگ متعلق به قرن‌ها قبل بوده و اکنون برای حل نیازهای معنوی - اجتماعی، انسان معاصر نیازمند ادیان جدید است، متوجه هر دین یا مسلک عرفانی است که به تغییرات اجتماعی و بحران‌های جدید معنوی انسان توجه ندارد. از این رو، معتقدیم که این اشکال متعلق به همه ادیان بزرگ نیست، چرا که برخی از ادیان، به خصوص دین اسلام، به واسطه تکیه بر اصول اولیه، ملزم به تاسیس احکام و گزاره‌های معنوی جدیدی برای خروج از هر بحران معنوی یا اجتماعی است؛ بحران‌های معنوی اخلاقی‌ای که در ادوار گوناگون، و بر اثر تحولات اجتماعی پدید آمده‌اند. با توجه به این اصل کلی، چنین ادیانی، به خصوص اسلام، بر ادیان و عرفان‌های نوظهور برتری دارند؛ چرا که اگر فلسفه وجودی عرفان‌های نوظهور رفع مشکلات جدید انسان معاصر باشد، برخی از ادیان همانند اسلام، قادر به رفع این مشکلات اند. ضمن اینکه این ادیان دارای پشتوانه علمی و عملی، رهبران باتجربه، و تجربه حل مشکلات بیشتری نسبت به عرفان‌های نوظهوراند.

"همه عارفان و معلمین غرب و شرق (به جز آنهایی که اکیست هستند) در روش‌هایشان برای رسیدن به خدا اشتباه کرده‌اند. لکن آنها به شما می‌گویند که فقط و فقط راهی که آنان در پیش گرفته‌اند درست است و در دفاع از این رفتارها و مدعاهای اشتباه، جان خود را هم فدا می‌کنند." (توئیچل پال، سرزمین‌های دور، 1379، ص 297)

در پاسخ به این سخن ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد :

اول آن که خود انکار بارها خود را تنها راه درست معرفی می کند پس چگونه دیگر ادیان را با این اتهام متهم می کند در حالی که خود مبری از آن نیست به نمونه ای که در زیر آورده شده است توجه فرمایید :

"شرط پیوستن به ابدیت و خروج از کالبد تن فقط اک می باشد. این مساله یک معما نیست، ولی یک امر ساده ی شگفت انگیز است. از آنجایی که خدا (سوگماد) همان آگاهی است که در حال فعالیت و کار در تمام موجودات است، لذا انسان باید به وجود خود و با این آگاهی به توافق برسد. بودا این نکات را در هشت گام بیان کرد. تمام ناجیان و مقدسین تنها راه رسیدن به بهشت سوگماد را موافقت با خدا و اک بیان کرده اند. (ربازار تارز) با بیان این مطلب که حقیقت اصیل با کمال سادگی چیزی جز آرامش و با خود زیستن نیست، توجه ما را به این هماهنگی و موافقت جلب کرده است. (هارولد کلمپ، یادداشت های خرد، بی تا، ص 63 - 60)

"انکار به عنوان محوری عمل می کند که پره های آن منتهی به چرخ می شوند موسوم به چرخه زندگی. این چرخ نشان می دهد که چگونه ادیان اصلی جهان از انکار سرچشمه گرفته اند. این چرخ دوازده پره دارد که عبارتند از: آئیمیس، هندوئیسم، اسلام، مسیحیت، یهود، شینتوئیسم، بودیسم، تائوئیسم، جانیسم، دین زرتشت، مکاتب اسرار و صوفیگری. هر یک از این پره ها معرف یکی از ادیان امروزی جهان است. آنها همچنین می توانند معرف فلسفه های گوناگونی باشند، که از دل مذاهب رشد کرده اند و نیازی به معرفی آنها نیست. شواهد فراوانی وجود دارد، دال بر اینکه هیچ یک از این مذاهب که قرار بود به ما راحتی و یاری دهند در ارتباط با فرد موفق نبوده است. به همین دلیل سوگماد تعالی به دوازده پره تقسیم شده است. اغلب بنا به تربیت فردی در این جهان، ما باید مسیر به سمت بهشت را به شیوه ای و در طریقی که بر ایمان مناسب ترین است، طی کنیم. اما در انتها، تنها سیر اک وجود دارد." (توئیچل پال، دفترچه معنوی، 1380، ص 23)

دوم این که در عرفان اسلامی عارف حالات گوناگونی را تجربه می کند. سفر روح و مکاشفات عرفانی و... همه جزئی از حالات سالک در عرفان اسلامی است. از این رو سزاوار نیست انکار تمام ادیان بزرگ (از جمله اسلام) را فاقد هر گونه راه و روش در جهت کسب آرامش و رستگاری بداند. از طرفی در جای دیگر درست برخلاف این سخن مهر تاییدی بر عرفان اسلامی می زند و اسم الله را به عنوان وسیله ای برای رسیدن به سوگماد تایید می کند :

"الله، نام خدای مهربان مسلمانان است. آگاهی برتری که مسلمین تحت این عنوان می شناسند. وسیله ای برای رسیدن به خداوندگار سوگماد است." (پال توئیچل، واژنامه انکار، 1380، ص 12)

حال چگونه این دو جمله با هم جمع می شود که از طرفی روش مسلمانان مورد تایید قرار گرفته و از طرفی دیگر می گوید آن ها در روششان دچار اشتباه هستند

از طرفی یکبار الله را نامی برای سوگماد متعال از طرف مسلمانان می داند و از طرفی دیگر این نام را به کل نیرانجان نسبت می دهد :

"برای سوگماد اسامی دیگری نیز هستند برای مثال الله یا خداوند رحیم اسلام" (پال توئیچل، سرزمین های دور، 1377، ص 39)

"قوانین قدرت منفی - کل لیرانجان - را به عنوان قانون طبیعت می شناسیم. همان طور که بر ما روشن است او تدوین کننده قوانین طبیعی است به این علت که او آفریننده و پروردگار جهان های فیزیکی است او پروردگار انجیل، یهوه عبری ها و مسیحیان و الله محمدی ها است. او براهما و دانتهست و عملا خداوند همه ادیان و مذاهب است." (همان، ص 207)

این تناقض گویی انسان را بیشتر به تامل در این آیین و احتمالات وارده بر آن فرا می خواند

سوم: هنگامی که وی می گوید: "شواهد فراوانی وجود دارد، دال بر اینکه هیچ یک از این مذاهب که قرار بود به ما راحتی و یاری دهند در ارتباط با فرد موفق نبوده است." در پاسخ به آن باید گفت که اگر انسان به طور دقیق به تمامی دستورات مذهب اسلام که یکی از این مکاتب مورد انتقاد پال است عمل کند طبق وعده ی خدا راه را می گشاید و سفر روح و اوج گرفتن تا رسیدن به کمال برای وی اتفاق می افتد مانند آن چه که برای بسیاری از علما و عارفین ما اتفاق افتاده است چه بسا که بسیاری از آنها برای گرفتار نشدن به ریا آن را بروز نمی کنند و این دلیل بر عدم موفقیت آن ها نیست در دیدگاهی دیگر نیز درست است که بسیاری از افراد مسلمان هستند ولی موفق به سیر و سلوک نشدند ولی این دلیل بر بطلان روش مذهب نیست بلکه به عبارتی آن ها مسلمان نما هستند و دستورات این مکتب را به طور کامل انجام نداده اند از طرفی بسیاری از شواهد وجود دارد که نشان می دهند افرادی که طریق اک را در پیش گرفته اند موفق نبوده اند حتی اساتید آن نیز که گاه گاهی برای آن ها پرواز روحی اتفاق می افتاده است دیگر موفق به انجام آن نشده اند که نمونه های آن در کتاب از استاد پرسید خود آیین اک بیان شده است پس چگونه است که مکتبی که خود در این انتقاد از همه مذاهب قابلیت نقد بیشتری دارد خود به انتقاد از آیین های دیگر می پردازد. همچنین در نقد و بررسی بحث بعدی ضروری به نظر می رسد

تجربه دینی و ناسازگاری آن با وحی

1. دخالت پیامبر در وحی: رهیافت مزبور، وحی را تفسیر و به تعبیری، برداشت و قرائت پیامبر از مواجهه و تجربه دینی خود می داند و این تفسیر و قرائت پیامبر در ردیف دیگر قرائت ها قرار خواهد گرفت که نتیجه آن، امکان خطا بودن اصل تجربه و شهود و کیفیت آن و همچنین احتمال عدم صدق تفسیر و برداشت پیامبر از تجربه دینی خود است. و التزام بدان نه تنها سبب بشری شدن معرفت دینی می شود، بلکه گوهر دین (وحی) نیز بشری خواهد بود که از لوازم بشری بودن یعنی خطا و عدم مطابقت با واقع به دور نخواهد ماند در حالی که قرآن، هر نوعی دخل و تصرف پیامبر در امر وحی را به شدت منع می کند:

"و لو تقول علینا بعض الاقوال لآخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین" (حاقه 69)، (46-44).

و اگر (او) پاره ای گفته ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبشرا پاره می کردیم!

قرآن و وحی پیامبر عین کلام الهی و دور از خطاست:

"قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی" (یونس 10)، (15).

بگو مرا نرسد که آن را (قرآن را) از پیش خود عرض کنم جز آنچه را که به من وحی می شود، پیروی نمی کنم

2. انکار وحی: با تامل و تحلیل انسانی انگاری وحی، اصل وحی و واقعیت داشتن تجارب دینی و مکاشفه و تجلی خداوند بر عامل تجربه، مورد تردید قرار می گیرد چرا که متحمل است پیام تجربه دینی یا اصل آن اصلا وجود خارجی نداشته باشد و فقط محصول پیش دانسته ها و تاثیر عوامل خارجی باشد. در این صورت رهیافت تجربه دینی به رهیافت روان شناختی وحی نزدیک می شود. دست کم طرفداران رهیافت پیشین نمی توانند اصل وحی و تجلی حق تعالی را مبرهن کنند.

3. غیر آسمانی انگاشتن قرآن: یکی دیگر از لوازم این رهیافت، غیر آسمانی انگاری کتاب های دینی است. این مساله برای یهودیت و مسیحیت به دلیل دست نویس بودن تورات و انجیل و نفوذ تحریف در آن دو، امر ممکن و عادی تلقی می شود و شواهد تاریخی نیز بر آن گواه است اما این امر برای مسلمانان قابل التزام نیست. چنانکه قرآن مجید وحی را کلام الهی و کتاب آسمانی وصف می کند.

4. تعمیم نبوت: یکی دیگر از لوازم باطل تجربه دینی انگاری وحی، گستردن دایره ی نبوت به همه انسان های عادی است. از آنجا که وحی، مطابق رهیافت پیشین، همان تجربه دینی است و آن نیز در همه یا بیشتر انسان ها یافت می شود، پس با طی تجربه

دینی می توان به مقام نبوت، حتی پس از خاتمیت آن نائل آمد در حالیکه این نوع نگرش به مقوله نبوت و وحی با اصل خاتمیت در اسلام متعارض است

5. تجربه دینی شرط لازم وحی، نه شرط کافی؛ اگر به تفسیر تجربه دینی خوشبینانه بنگریم و مقصود از آن این باشد که پیامبر با تعالی نفس خویش به مرتبه ای از عرفان می رسد که حق تعالی بر وی ظهور و تجلی می کند و بدین سان وحی و پیام آسمانی بر حضرت نازل و القا می شود و در این جهت، اصل تجربه و مرتبه شهود نبی با دیگران مشترک است؛ هر چند از جهت شدت و ضعف تفاوت هایی وجود دارد، در تحلیل آن باید گفت این ادعا به طور کلی درست است که تا حدودی با دیدگاه فیلسوفان و عارفان نزدیکی دارد اما تعالی نفس و تهذیب آن، شرط لازم وحی و نه شرط کافی است که ادعا شود با حصول تجربه دینی همه انسان ها می توانند به مقام نبوت نائل آیند؛ چرا که شرط دیگر وحی و انزال شریعت، انتخاب الهی است که با این انتخاب، فرشته حامل وحی نازل شده و شریعت الهی را به پیغمبر ابلاغ می کند؛ پس با اتکا به صرف تجربه دینی نمی توان رهیافت گزاره ای را انکار کرد اما اگر مقصود از تجربه دینی انگاری وحی، این باشد که تجربه گر به واقع با ذات و پرتو الهی مواجهه ای نداشته باشد، بلکه توهمی برایش پیش آمده است، در این باره باید گفت که این رهیافت نه تنها وحی را پایین ترین حد تجربه دینی، بلکه آن را به حد خیال تنزل می دهد.

تا اینجا روشن شد که وحی را نمی توان صرف تجربه دینی قلمداد و تفسیر کرد و رویکرد تجربه دینی گرایانه به حقیقت وحی، سبب انکار روحی یا حد اکثر اختصاص آن به امر احساسی و ذوقی می شود که با وحی رایج در اسلام (قرآن و روایات) مطابقت ندارد (قدردان قراملکی، 1384، ص 103-97).

3-2- شریعت گریزی:

در فرقه هایی چون اکنکار که افرادی چون پال توئیچل و هارولد کلمپ مبلغ آن هستند، احکام عبادی اهمیت خود را از دست داده و چندان وقتی به آنها نهاده نمی شود. در حالی که تمامی عارفان بدون استثنا حداقل به این قائلند که تا قبل از آنکه انسان به کمال برسد محتاج شریعت است و عمل به آن واجب است چرا که خود نمی تواند خوب و بد را تشخیص دهد و تنها خداست که می تواند برای وی وظیفه تعیین کند که این وظایف که برای رسیدن انسان به کمال است از طرف پیامبرانش بدون کم و کاست به انسان منتقل شده است هر چند بسیاری از عارفان نیز به عمل به شریعت حتی پس از رسیدن به کمال معتقدند که بحث در مورد آن در این سخن نمی گنجد.

ابن عربی می گوید:

"مانال من جعل الشریعه جانبا شیئا و لو بلغ السماء مناره" (ابن عربی، بی تا، ص 16)

"هر که از شریعت فاصله گیرد، اگر تا آسمان هم برسد، به چیزی از حقیقت نائل نمی شود."

و هم او می گوید:

«شریعت، جاده ای روشن و رهگذر نیک بختان و راه خوشبختی است. هر که از این مسیر رفت، نجات یافت و هر که رهاش کرد، نابود شد.» (همان، ص 69).

نداشتن پیامبر و شریعت موجب شده که عارفان در این مذاهب بسیار شخصی شود و هر کس ارتباط درونی و راه خود را، خودش پیدا کند.

در این دیدگاه ارزش های مطلق، ثابت، کلی و دائمی وجود ندارد و امور اخلاقی و ادراکات آدمی همه محدود و موقتی و نسبی اند و خوب و بد مطلق وجود ندارد، هر چه هست زاییده عقل و درک محدود آدمی است. مثلا اگر سقط جنین در یک جامعه آزاد باشد نمی توان گفت خوب است یا بد و اگر همین عمل را در جامعه دیگری تحریم و ممنوع سازند باز هم نمی توان گفت که

خوب است یا بد. (همتی) در انکار نیز وضع به همین منوال است و هیچگونه ارزش الهی و مطلق وجود ندارد به سئوال و جوابی که در سایت فارسی انکار در این باره مطرح شده است دقت کنید:

"انکار می آموزد که روح ابدی و فناپذیر است و اینکه روح اینجا بر روی زمین است تا تجربه کسب کند. انکار موضوعاتی از قبیل سقط جنین، طلاق یا گرایش جنسی را به عنوان تصمیماتی شخصی در نظر گرفته و به عنوان یک سازمان نظری نمی دهد" (www.eck-iran.com)

ما اسلام را یک دین جامع و فراگیر می دانیم که ناظر به سعادت دنیوی و اخروی هر دو توامان است و در همه جوانب مادی و معنوی و فردی و اجتماعی زندگی دخالت کرده و دستورات و احکامی در این موارد دارد و بسیار فراتر از یک احساس شخصی و فردی است. اما در تلقی رایج غربیان دین یک مساله شخصی و خصوصی است نه یک امر اجتماعی یا نظام زندگی و مکتب فکری و اعتقادی، این همان پدیده "خصوصی شدن دین" است. در اغلب تئوری های رایج مانند انکار محتوای معرفتی دین انکار شده یا مورد غفلت قرار گرفته است و لذا دین دیگر به عنوان یک نظام اعتقادی و شناختاری مطرح نیست بلکه مساله ای است که تابع سلیقه و احساس شخصی افراد است مثل علاقه داشتن یابی علاقه بودن نسبت به برخی از خوراکی ها و میوه ها که هر کسی حق دارد از روی طبع از غذا یا میوه ی خاصی خوشش بیاید یا نیاید! با دینداری نیز چنین برخورداری شده است یعنی هر کسی می تواند به دین پایبند باشد یا نباشد و نمی توان با چنین کسی محاجه و استدلال نمود. پال نیز معقد بود که ادیان متفاوت به جهت تجربیات متفاوت افراد شکل گرفته اند! این گونه عبارات دال بر اصل قرار دادن تجربه دینی است. بعضی از مواضع انکار در مقابل ادیان در عبارات زیر بیان شده است :

پال توییچل می گوید: "انکار یک راه فردی است. همه می توانند این راه را طی کنند و لیکن نه به صورت گروه های مجتمع. هر کس باید به راه خود برود و چیزی را تجربه کند که به خودش انحصار دارد. لذا ارزش و اعتبار تجربیات معنوی فردی در انکار یک اصل است" (به نقل از سایت eckankar.blogfa.com) پال توییچل می گوید "بشر مختار است که ادیان و فلسفه هایش را بعنوان بازیچه در جهان های پایین در دست داشته باشد تا با آنها سرگرم باشد، خدا می گوید هر دینی که بشر دارد باید راهی باشد جهت کسب تجربه و نه بیشتر از آن" (توییچل، دندان ببر، 1381، ص 144)

و در جای دیگر می گوید: "کتاب آسمانی حاوی تجربیات درونی انبیاء اولیاء و بنیانگذاران ادیان می باشد. بدون تجربه، اعتقاد، آگاهی را در اک بدست نخواهیم آورد. (توییچل، 1378، ص 26) ما توسط تجربه در این هستی آموزش می بینیم نه توسط کتاب ها، سخنرانی ها و تعلیمات (توییچل، نامه های طریق نور، 1380، ص 18)

نکته اول: تمامی شبه عرفان های جدید، اعم از آیین های سنتی و جدید، علیرغم انکار شریعت، خود دارای شریعت ویژه خویش هستند. به عنوان مثال، صوفیان برای ورود به خانقاه آداب و شریعت ویژه ای را جعل کرده اند. آدابی همچون با پای راست وارد شدن و با پای چپ خارج شدن، نماز تحیت خانقاه خواندن، عدم جواز معامله در خانقاه، عدم جواز گفتگو درباره سفر در خانقاه و امثال آن و یا آیین اوشو و انکار و کوتلیو که به شدت با فقه و شریعت مبارزه می کنند، خود تعالیم فقهی و دستورالعمل های رفتاری خاصی دارند که به برخی از آنها اشاره می شود. به عنوان مثال، مراقبت های اوشو همگی از این سنخ اند. و یا تمرین های معنوی انکار چیزی جز دستورالعمل های رفتاری نیستند. انکار مدعی است برای رسیدن به هدف نهایی و انجام سفر روح، هر اکیستی باید آموزش ها و تمرین های خاصی را به صورت مداوم عمل نماید. و اینها خود در حقیقت دستورالعمل های رفتاری اند. اینان خود به یک معنا ایجاد محدودیت برای افراد است. یک پیرو اوشو یا اکیست اجازه ندارد هر گونه که می خواهد رفتار کند. او هر چند در رفتارهای خود آزاد است اما رهبران این آیین ها می گویند اگر کسی می خواهد به هدف مورد نظر آنان دست یابد باید تمرینات خاصی را در ساعات خاصی و با کیفیت و کمیت معینی انجام دهد. افزون بر این، کشیدن سیگار و نوشیدن الکل برای پیروان انکار ممنوع است. همچنین یک اکیست جز در موارد ضرورت نباید برای درمان بیماری ها از دارو استفاده کند: زیرا

استفاده از دارو در حقیقت گامی به عقب در رهایی معنوی تلقی می کنند. یکی دیگر از تعالیم و توصیه های شبه فقهی اکنکار که توجه به آن می تواند مفید باشد، روزه روز جمعه است. هارولد کلمپ، رهبر پنتاگونی این مکتب، روزه روز جمعه را یک سنت رایج در میان پیروان اکنکار می داند و مدعی است این روزه نه تنها موجب تکامل روح است، بلکه راهی آسان برای از میان بردن کارماهای گذشته و حال زندگی است. این روزه، هر چند ابعاد جسمانی، همچون نشستن در خانه و عدم شرکت در اجتماع دارد، اما در حقیقت روزه ای ذهنی و خیالی است (نه روزه ای واقعی به معنای رایج این اصطلاح در ادبیات اسلامی). روزه جمعه اکنکار به این صورت است که فرد روزه دار باید توجه خود را به مدت 24 ساعت بر روی ماهانتا، استاد زنده اک، متمرکز کند و جز به او به چیز دیگری نیندیشد. وهر فکر مخالفی را کنار زند. سالک طریقه ی اک در این روزه و در مدت این 24 ساعت باید همه رفتارهایش را به نام ماهانتا و برای او انجام دهد و در اجتماعات دخالت نکند. (هارولد کلمپ، حکمت اک، بی تا، ص 7)

خوب اینها همه از سنخ احکام فقهی و دستورالعمل های رفتاری اند. و در ظاهر هیچ تفاوتی با دستورالعمل های فقهی اسلام ندارند. تنها تفاوت آنها این است که دستورالعمل های فقهی اسلام از سوی خداوند متعال بیان شده است و بیانگر رابطه ای حقیقی میان رفتارهای فرد و سعادت واقعی او هستند؛ اما دستورالعمل های صوفیان از سوی خانقاه نشینان، و دستورالعمل های اکنکار، از سوی افراد خاصی، طراحی شده اند. به هر حال همه این ها، نوعی محدودیت است. اینگونه نیست که هر کسی بتواند بدون انجام کارهای خاصی به هدف مورد نظر این مکاتب دست یابد.

نکته دوم: حقیقت آن است که اگر عرفان راهی است تقرب به او باید دانست که جز با عمل کردن به دستورات خداوند، وصول به چنین هدفی امکان ندارد. خدای متعال نیز فرموده است هر کس مرا می خواهد باید از پیامبر اسلام و احکامی که توسط او بیان می شود پیروی نماید (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله). بنابر این راهی برای وصول به هدف جز پیروی از دستورات فقهی اسلامی، که از ناحیه خداوند برای بشر ارسال شده اند، وجود ندارد. و این که بعد از پیامبر هیچ دلیلی برای آمدن پیامبر جدید با کتاب جدید وجود ندارد چرا که هر پیامبر آمدن پیامبر خاتم را نوید می داد اما با عملی شدن وعده پیامبران قبلی و آمدن خاتم پیامبران حضرت محمد (ص) خدا می پسندد که دین مردم برای همیشه اسلام باشد و به همین خاطر بود که آمدن پیامبری جدید خاتمه می یابد و هیچ وعده ای از جانب پیامبر و یا کتاب قرآن در مورد پیامبر جدید نیامده است بلکه برعکس آمدن هر پیامبری را بعد از پیامبر به شدت تکذیب می شود

نکته سوم: تقسیم دین به سه سطح شریعت و طریقت و حقیقت، به تفسیری که امثال اوشو و پاره ای از صوفیان مسلمان بیان می کنند، تقسیمی نادرست است. شریعت هرگز نمی تواند جدای از طریقت باشد. بلکه شریعت و طریقت عین همدند، و این دوهرگز جدای از حقیقت نیستند. حقیقت دین، در واقع، باطن همان شریعت و طریقت است. به بیان دیگر، برای رسیدن به باطن دین یا همان حقیقت دین، راهی جز رعایت احکام شریعت و التزام و استمرار بر انجام آنها وجود ندارد. ابو علی دقاق در تمییز میان شریعت و حقیقت گفته است: ایاک نعبد حفظ شریعت است و ایاک نستعین اقرار به حقیقت (قشیری، 119، ص 42) قشیری از ابوبکر دقاق نقل می کند که می گفت: "کل حقیقه لا تتبعها الشریعه فهی کفر" هر حقیقتی که از راه شریعت به دست نیامده باشد و تابع شریعت نباشد کفر است (همان، ص 164) شبلی نیز درباره تفاوت شریعت، طریقت و حقیقت می گوید: "شریعت آن است که او را پرستی و طریقت آن است که او را طلبی و حقیقت آن است که او را ببینی (تذکره الاولیا، 1373، ص 657)

گذری بر کتاب شریعت کی سوگماد (کتاب مقدس مکتب اکنکار)

کتاب مقدس اکنکار که با نام شریعت کی سوگماد شناخته می شود مجموعه دو جلدی است که به فارسی نیز ترجمه شده است. اکیست ها بر این باورند، این کتب مجموعاً دوازده جلد هستند که در طبقات معنوی عالم قرار دارند و کتاب ازلی و راهنمای سعادت بشریت اند. آنها بر این باورند که در هر یک از طبقات عالم یکی از پیامبران پیشین اکنکار به نگاهبانی از آن

مشغول اند. اکیست‌ها می‌گویند تنها پال توئیچل از ازل تا کنون توانسته یک جلد از این مجلدات را ترجمه نموده و به بشریت هدیه نماید. البته قرار بود ادامه این کتاب‌ها نیز توسط پال و دیگر پیامبران ترجمه شود که با درگذشت پال بی ثمر باقی ماند. درباره این کتاب‌ها سخنانی وجود دارد که بدانها اشاره می‌شود.

همان‌گونه که گفته شد اکنکار اعتقاد دارد این کتاب‌ها از زمان‌های بس دور وجود داشته است حتی برخی اعتقاد دارند که این کتاب‌ها از دوره‌های پیشین بشری وجود داشته‌اند که هم اکنون با مهیا شدن شرایط نشر، پال توئیچل به ترجمه بشری آنها پرداخته است. تمام اکیست‌ها معتقدند که ترجمه «پال توئیچل»، ترجمه واقعی «شریعت کی سوگماد» است و او هیچ‌گونه دخل و تصرفی در آن نکرده است.

بسیاری از ادعاهای آنان در این کتاب مطرح شده است که با نقد و بررسی این کتاب، در می‌یابیم که درست است که بسیاری از مطالب آن با عرفان اسلامی همگانی دارد اما در عین حال سست بودن بعضی از ادعاهای آنان ثابت می‌شود. که نشان می‌دهد که برخلاف گفته آن‌ها به هیچ وجه این کتاب نمی‌تواند مقدس باشد و از بطن آفرینش وجود داشته باشد چرا که کتابی می‌تواند مقدس باشد که در درجه اول علاوه بر مطالب عرفانی و معرفتی فاقد هر گونه اشکال و ایراد باشد و دوم این که نشانه‌هایی در آن یافت شود که ثابت کند که این کتاب محصول بشر و انسان نمی‌باشد به طور مثال قرآن که کتاب مقدس مسلمانان است علاوه بر آن که فاقد اشتباه و خطاست علایم زیادی که نشان دهنده معجزه بودن (و عدم بشری بودن) این کتاب می‌باشد نیز به طور مشهود در آن یافت می‌شود اما در کتاب شریعت کی سوگماد نه تنها نشانه‌هایی از معجزه بودن (عدم بشری بودن) این کتاب در آن یافت نمی‌شود بلکه اشکالات زیر نیز بر آن وارد است :

با نگاهی گذرا به این کتاب به وقایع و شخصیت‌هایی بر می‌خوریم که در طول تاریخ به وجود آمده و یا حضور پیدا کرده‌اند. هم‌چنین بیان وقایع تاریخی نشان می‌دهد این کتاب پس از وقایعی که بدان‌ها اشاره شده است به نگارش درآمده است. البته ناگفته نماند این سخنان در قالب بیان گذشته هستند و نمی‌توان آنها را پیش‌گویی تلقی کرد. فوبی کوانتز که بارها و بارها در کتاب مقدس ادعایی نام او برده شده است و برخی او را استاد فردوسی؛ پارسی گوی سترگ، می‌دانند در قرن دهم می زیسته است. هنگامی که کتابی نامی از او به میان آورده و سخنان او را بیان می‌کند بدین معناست که این کتاب بعد از او نگاشته شده است. هم‌چنین نام اساتیدی چون «یائوبل ساکابی»، «گوپال داس» و «رامی نوری» نیز در کتاب مقدس ادعایی ذکر شده است که شواهد دیگری بر این است که شریعت بعد از ایشان نوشته شده است. هم‌چنین هیچ نامی از اساتید بعدی به میان نیامده است و یا این که آن‌ها چه خواهند گفت؟ بنابراین پرواضح است که این کتاب صرفاً یکی دیگر از آثار پال (و نه کتاب مقدس) است

جالب است اگر بدانید در جلد اول این کتاب نام برخی از اساتید را برده و به سخنان ایشان که به نقل از همین «شریعت کی سوگماد» است استناد شده است:

"«گوپال داس» با تکرار کلماتی از شریعت کی سوگماد ادامه می‌دهد: کسی که از اک پیروی می‌کند هیچ‌گونه فرض مسلمی ندارد." (پال توئیچل، شریعت کی سوگماد، 1381، ص 36)

سوم: در افتادن این کتاب با ادیان اصولی و نام بردن آنها نشان از آن دارد که این کتاب بعد از نزول این ادیان و یا ابداع آنها به رشته تحریر درآمده است.

چهارم: اگر بخواهیم به نزدیک‌ترین وقایعی که در این کتاب بدان اشاره شده بپردازیم باید به گزارش‌هایی که این کتاب درباره «پدار زاسک» که نام معنوی پال توئیچل است ارائه داده اشاره کنیم. گفتنی است نام ایشان با قید زمان حال به کار رفته و جالب این که صفت «استاد حق در قید حیات» نیز برای ایشان به کار رفته است. این‌ها دلایلی است که نشان می‌دهد این کتاب توسط خود پال توئیچل به نگارش درآمده و هرگونه ادعای باستانی و فرا تاریخی آن به جد با چالش رو به روست.

پنجم: نگاهی به سخنان بیوگرافی نگار پال توئیچل؛ «پتی سیمپسون» نیز یکی از دلایل اصلی نگارش این کتاب توسط «پال» را نمایان می‌کند. وی می‌نویسد:

"در ماه جولای، اولین فصل از جلد اول کتاب شریعت - کی - سوگماد به وسیله پست به دستم رسید. اغلب، این طور به نظر می‌رسید که پالجبی برای این که پول کافی برای این سازمان نوین تأمین کند مجبور بود کتاب‌ها را فصل به فصل پیش فروش کند تا بتواند آن‌را غوطه‌ور نگه دارد" (سیمپسون پتی، 1377، ص 97)

با نگاهی به کتاب‌های دیگر اکنکار از جمله «اک ویدیا» و «اک ایناری» به این نتیجه می‌رسیم که «پال» همزمان به نگارش و انتشار این کتاب‌ها می‌پرداخته است اما گویا به خوبی فهمیده بود که نگارش کتابی با عنوان کتاب مقدس و نسبت دادن آن به «سوگماد» بیشترین فروش و کسب درآمد را جهت غوطه‌ور نگه داشتن مؤسسه «سوگماد»، به همراه خواهد داشت لذا نگارش این کتاب را نیز آغاز کرده بود.

«پتی سیمپسون» در ادامه می‌نویسد: "از میان تمام کتاب‌هایی که او نوشته و در حال نوشتن بود، شریعت کی سوگماد، برای بسیاری از ما جالب تر از همه بود. آن‌طور که پالجبی توضیح می‌داد این کتاب قرار بود نص صریح کتاب آسمانی اکنکار باشد..." (همان، ص 98)

ششم: علاوه بر این که ناهمگونی جدی بین مطالب این کتاب با ابدی بودن آن وجود دارد؛ نیز موارد فراوانی از تناقض‌گویی‌ها در آن به چشم می‌خورد که گویای این واقعیت است که «شریعت کی سوگماد» کتابی زمینی است که به دست و فکر بشری به نگارش درآمده است. از جمله می‌توان به نوع برخورد «شریعت کی سوگماد» با ادیان و فرقه‌های دیگر اشاره کرد. این کتاب سعی کرده است تا در جاهای مختلف موضعی بی‌طرفانه اتخاذ کند و از اصل «عدم دخالت اک» پیروی نماید اما در موقعیت‌های دیگر این اصل را به فراموشی سپرده و به رد و تکذیب ادیان دیگر می‌پردازد. شریعت هنگامی که درباره ماهانتا به تبلیغ و ترویج می‌پردازد این چنین سخن می‌گوید:

از آنجا که [استاد] خود صاحب هیچ مرام نام‌های در زمینه مذهب نیست، هرگز سر خصومت با هیچ مرام نام، فرقه یا نهادهای مذهبی ندارد. ماهانتا هرگز مبادرت به عیب جویی از هیچ کس و هیچ چیز نمی‌کند... (پال توئیچل، شریعت کی سوگماد، 1381، ص 145-146) در تضادی آشکار با این سخن در کتاب سرزمین‌های دور پس از انتقادات و عیب جویی‌های فراوانی که از ادیان می‌کند جمله زیر را بیان می‌کند: "اگر تصوّر میکنی که من از ادیان، یا به عبارت صحیح تر از گروه‌های مذهبی انتقاد میکنم، باید بگویم که اَرّی! من به این گروه‌های مذهبی، فلسفی و فرهنگ‌هایی که امروزه زیر پرچم ایمان به خدا و اشاعه راه پیشوایان و فرستادگان خدا رژه می‌روند، اعتراض دارم"

این رویه و تناقض در سخن‌ها بارها و بارها حتی از طرف خود شریعت کی سوگماد نقض شده است. بلافاصله پس از این سخنان ادعا می‌کند هرگز در صدد محکوم کردن دیگران نیست و البته باز هم بلافاصله می‌نویسد: "پیشوایان همگی این طرق چلاهایی از آموزش‌های اک بوده‌اند که از طریق اصل منحرف و اقدام به تأسیس عقیدتی فراخور حال خویش نموده‌اند." (همان، ص 151)

این بازی رد و تردید همچنان ادامه پیدا می‌کند و «پال» در صفحات 158 تا 161 به رد و تقبیح دیگر ادیان می‌پردازد. وی در صفحه پایانی به تهدید و تمسخر مخالفان خود نیز پرداخته است.

شریعت در عرفان اسلامی

عرفان اسلامی معرفت خدا را مقصود خویش می‌داند و برای وصول به آن، راهی ترسیم کرده و توصیه‌هایی می‌کند که از آن به سیر و منازل سلوک یاد می‌کنند و آن گاه که یافته‌های راه را در قالب گزاره‌هایی درآورده و به آن ساختاری شبیه به ساختار

علوم می دهد، موضوع خود را ذات خداوند معرفی کرده و به تبع آن از اسماء و صفات و کیفیت تجلیات ذات و اسما بحث می کند.

اکنون با نگاهی به آموزه های علمی و گزاره های نظری آن می توان به خوبی دریافت که عرفان اسلامی ماهیتی خدا محور دارد؛ به این معنا که خداوند را یگانه موجود حقیقی و مطلوب و مقصود حرکت ها دانسته و هرچه غیر از او را تجلی و اعتبار او می داند و در بین همه تجلیات، انسان را مظهر همه اسماء و صفات دانسته و برترین تجلی حضرت حق معرفی می کند. هم از این رو است که آدمی را لایق خلافت الهی دانسته و شایسته مقام ولایت می داند؛ ولی این قابلیت از دیدگاه عارفان در انسانی بروز می کند که بنده و سرسپرده محض خداوند شود. عرفان اسلامی کمال آدمی را در حرکت پیوسته به سوی بندگی محض خدا می بیند و این بندگی هم فقط در سایه محبتی تام به خداوند و خالی ساختن قلب از حب خویش پدید می آید.

سالک راه معرفت باید از آغاز بکوشد انگیزه ای جز حب خداوندی در دل نپروراند. رسیدن به بهشت، گریز از دوزخ، دستیابی به مراتب و مقامات والای مقربان، توانایی بر کرامات و خوارق عادت، هیچ کدام نباید غرض از سلوک قرار گیرد؛ بلکه فقط بندگی است که انگیزه سالک راستین است و تا دستیابی و حصولش، انگیزه سالک می ماند.

اما بندگی هم نزد عارفان در گرو شریعتمداری انسان است. بی مبالاتی مقتضای سرکشی و گسستن طوق بندگی است. عمل به شریعت در نسبت با روح بندگی، هم نقش علی دارد و هم نقش علامی؛ زیرا عمل به فرمان است که سبب پیدایش روح بندگی می شود و بازهمین عمل است که نشانه ای بر وجود روح بندگی در آدمی است. عارفان مسلمان عمل به شریعت را برای وصول به حقیقت ضروری دانسته و متخلف را از حقیقت محروم می دانند.

پاسخ به چند سوال

یکی از سوالاتی که در ذهن به وجود می آید آن است که آیا مکتب اکنکار با شریعت اسلامی منافات دارد ؟ که در جواب باید گفت که اکنکار به شدت شریعت های مختلف را نفی می کند و معتقد است که پیروی از شریعت ادیان برای دوران طفولیت بشر بود و الان هیچ نیازی به انجام شریعت ها و باید ها و نباید ها نیست چرا که باید انسان آزادی داشته باشد و با روش های مدرن به سیر و سلوک پردازد و مسیر کمال را طی کند و هیچ گونه احکامی نباید وی را محدود کند اما جای تعجب دارد چرا که این در حالی است که خود اکنکار دارای احکام و باید ها و نباید های خاص خود است به طور مثال طرفداران خود را از داشتن طمع، خودپرستی، نوشیدن الکل و... منع کند و آن ها را حجاب هایی در راه رسیدن به خدا می داند و علاوه بر آن اعمالی مانند روزه جمعه، انجام تمارین اک، پیروی از دستورات استاد و... را پیشنهاد می کند بنابراین چگونه مکتبی که خود دارای باید ها و نبایدها می باشد انسان را از مکاتب دیگر باز می دارد از طرفی شریعت های ادیان به خصوص اسلام از جانب فرستاده ی به حق خدای تبارک و تعالی که با معجزه هایشان با توجه به سطح فهم هر زمان این مطلب را که فرستاده ی خدا هستند اثبات کرده اند و سپس کتابی از سوی خدا آورده اند که اثبات الهی بودن آن کتاب ها در کتب مختلفی که عالمان دینی نوشته اند آمده است اما اکنکار سعی دارد با بشری خواندن آن کتاب ها در ابتدا آن ادیان را تا حد خود پایین بکشد سپس به نفی شریعت آن ها پردازد و آن احکام را محدود کننده انسان بداند آن گاه بدون هیچ توضیحی به بیان احکام و دستورالعمل های خود می پردازد و به این صورت افراد بسیاری را به سوی خود جذب کرده و ماندن آن ها را در اکنکار پایدار می کنند.

اما بالاخره آیا اساتید عرفان اکنکار که شریعت های مختلف را نفی کرده اند صلاحیت درجه استادی را دارند ؟ در پاسخ به این سوال باید گفت که متأسفانه با بررسی آثار مختلف اکنکار و مقایسه آن با آثار قبلی این مکتب و آثار دیگر مکاتب به این نتیجه رسیدیم که پال عملا با دروغ های مختلفی که بیان کرده است قصد فریبکاری اقشار مختلف مردمی را داشته است از طرفی گفتن جملات ضد و نقیض در آثار این مکتب از سوی اساتید اک ماهیت و هویت این مکتب را و به خصوص اساتید آن را به

شدت زیر سوال می برد این در حالی است که خود این اساتید مرتب بر صداقت و داشتن خلوص تاکید می ورزد و فیلسوفان و عالمان دیگر مکاتب را بدون دلیل و مدرکی به فریبکاری متهم می کند که همین متهم کردن و زیرسوال بردن دیگران بدون دلیل خود دلیل دیگری بر عدم صلاحیت داشتن این اساتید می باشد نظامی بودن این اساتید مساله ی دیگری است که بسیار مشکوک به نظر می رسد

اکنون پس از آن که با مکتب انکار آشنایی پیدا کردیم و مزایا و اشکالات آن را مرور کردیم می خواهیم ببینیم بالاخره این مکتب می تواند راه را به ما نشان دهد و ما را به حقیقت برساند و آیا روش آن از ادیان الهی برتر است در پاسخ به این پرسش باید ببینیم مهم ترین عواملی که یک مکتب می تواند منجی انسان باشد چیست ؟

بنابر نظرات ویلبر در هر نوع مطالعه جامع گروه های مذهبی جدید مانند انکار، باید دو عامل مهم را در نظر داشت:

1. مشروعیت: یعنی تا چه اندازه گروه، پیروان خود را با تعلیمات، عضویت و در مقیاس بزرگ جامعه هماهنگ می سازد.

2. اصالت: تعیین اهداف حقیقی مذهب، آیا هدف آن فقط رسیدن به جهانی برتر است؟ یا سعی در شناخت سطوح بالاتر آگاهی دارد؟

ویلبر در کتاب یک خدای اجتماعی، بر این دو موضوع مهم تاکید دارد:

نتیجه میزان مشروعیت، به هماهنگی، ارزش معنایی، سهولت عملکرد، پرهیز از تابو در همه ی سطوح بستگی دارد. این یک مقیاس افقی است؛ مشروعیت بیشتر به معنی هماهنگی بیشتر در آن سطح است.

نتیجه میزان صحت (اصالت) اشاره دارد به میزان نسبی تغییر حالت حقیقی که توسط مذهب ایجاد می شود (یا جهان بینی). این یک مقیاس عمودی است؛ صحت بیشتر یعنی توانایی بیشتر برای رسیدن به سطوح بالاتر (نه صرفاً هماهنگ سازی سطح حاضر) (Kenwilber, 1983, 60-61)

روش شناسی ویلبر مهم است زیرا در مورد گروه های مذهبی با استفاده از دو جنبه اهداف وحی و تعامل با جهان قضاوت می کند. باید ببینیم اگر چنین مقیاس هایی را برای انکار به کار ببریم چه نتیجه ای به دست می آید ؟

انکار دارای آرمان های مذهبی صحیحی چون رسیدن به سطح آگاهی بالاتر است. به احتمال زیاد انکار به دلیل چنین اهداف بلند بالایی، طرفداران زیادی پیدا کرده است. ولی آنچه که گروه در نهایت بیان می کند آنچه که تبلیغ می کند نیست. چرا که اولاً انکار تنها راه اقتباس نشده از هر جایی در دنیا نیست زیرا همان طور که ملاحظه کردید تمام تعلیمات و تمرینات از جریان های قبلی برداشته شده است. و ثانیاً موسس آن، پال توییچل صلاحیت عنوان استاد صادق روحی را ندارد نه تنها به خاطر دروغ، مخفی کاری و سرقت ادبی صلاحیت ندارد بلکه حتی نمی تواند استاد اک حقیقی باشد که خود آن را ساخته است.

بنابر این در مدل انتقادی ویلبر، انکار غیر مشروع است زیرا نمی تواند بدون تناقض ادعاهای خود را برای رازگشایی از خدای یکتا در جهان عینی و منطقی سازگار سازد و در نهایت خود را بی اعتبار می سازد. بنابراین از دیدگاه همگان مشروعیت خود را از دست می دهد چرا که هماهنگی در نوشته ها و همچنین هماهنگی بین نوشته ها و عملکرد استاد وجود ندارد و در نتیجه ضمن از دست دادن ارزش معنایی، منجر به عدم داشتن هماهنگی و مشروعیت با افکار عمومی می شود

بررسی صحت و اصالت ادعای انکار موضوع پیچیده ای است. با توجه به این موضوع این سؤال مهم در مورد ادعای اصالت انکار پیش می آید که آیا یک مکتب می تواند در صورتی که مشروعیت ندارد اصالت داشته باشد؟ هر چند که بر اساس فریب بنا نهاده شده باشد ولی می تواند تجربه روحی اصیلی بدست دهد؟ با کمال تعجب جواب هم آری است و هم خیر.

آری، زیرا از لحاظ تئوری شدنی است که یک هواخواه، تجربه درستی از امور غیبی ساختگی در طبقات بالاتر و یا آگاهی فراتری از حالت هوشیاری داشته باشد.

ولی مهم است که به یاد داشته باشیم صحت دیدن چنین اموری ربطی به درستی محتویات آن تصور ندارد. (هر چند می تواند در بعضی از موارد نیز تجربه درستی به فرد بدهد) اما باید در نظر داشت که حتی اگر تجربه فرد، تجربه صحیحی نیز باشد آیا می تواند به این مکتب اعتقاد داشته باشد ؟ چرا که همان طور که بیان شد وی اصول تمارین خود را از آئین های شرقی گرفته است و با کمی دخل و تصرف از زبان خود بیان کرده است به طوری که می توان گفت این تمارین در بیشتر آئین ها به شکل های مختلف وجود دارد مثلا در همین آئین اسلام نیز که مهم ترین تمرین سلوکی آن نماز است نیز می توان گفت که نماز از یک جنبه ذکر است (البته ناگفته نماند که نماز فراتر از ذکر است به طوری که جنبه های مختلف اجتماعی، سیاسی، پزشکی و... دارد) که باید در آن تمرکز حواس ما به خداوند باشد و ذهن را از چیزهای دنیوی خالی کرد حتی در احادیث داریم که قبل از خواندن نماز پیامبر را در کنار خود به عنوان استاد تصور کنید و سپس نماز بخوانید و به همین خاطر است که پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: نماز معراج مومن است در این حدیث دو کلمه بسیار اهمیت دارد یکی معراج و دیگری مومن به عبارتی دیگر اگر انسان مسلمان باشد ولی مومن نباشد و در نماز تمرکز حواس برای خداوند نداشته باشد معراجی برای وی رخ نمی دهد و از طرفی اگر مومن باشد و نماز را خالصانه به جا آورد به عالی ترین درجه کیفیتی معراج و سیر و سلوک دست یافته است بنابراین این تمارین چیز جدیدی نیست بنابراین نمی توان با تجربه کردن تجاربی درست، توسط تمارینی که از شرق گرفته شده است کورکورانه به این مکتب ایمان آورد

از طرفی دیگر این ساختار آگاهی است که قدرت تجربه را ایجاد می کند. تجربه کسی را که در ناخود آگاه است به تصویر می کشد؛ (مسیحی مسیح را می بیند نه بودا را و سیک گرو ناک را می بیند نه کسی دیگر را) در صورتی که محتوی یا زمینه چنین تجربه ای ناشی از ناخود آگاهی است

از جنبه ای دیگر جواب سوال خیر است زیرا اکنکار غیر مشروع است و تمایل ذاتی دارد که ادعاهای روحی خود را از راهی که صحت کمتری دارد اثبات کند. برای مثال مکاشفات مذهبی که توسط اعضای اکنکار در مورد ربازارتارز گزارش شده چیزی بیشتر از رویاهایی که در خواب می بینیم نیست. تصور و مقدس شمردن یک شخصیت، تایید کننده ی ظهور معنوی او نیست. بدون شک در بین طرفداران اکنکار کسانی خواهند بود که سرخورده شده و آنرا ترک کنند، ولی در نهایت اعضای کلی آن تقریبا بدون تغییر می مانند.

چه چیزی اجازه می دهد که گروهی که به وضوح فریبکارند باقی بمانند؟ پال کورتز که یک انسان شناسی است استدلال می کند که انسان به زود باوری تمایل دارد، تمایل به باور جستجوهای خود حتی اگر اعتقادی نادرست یا غیر قابل دسترس باشد. تعداد زیادی از دانشگاهیان مانند میرچالیا، معتقدند آن دسته از باورهای مذهبی که از اسطوره زاده شده اند و حقایقی سری هستند، با حقیقت فرقه ای شخصی سر و کار دارد.^۲

آیینی که به هر دلیلی خود را برای پاسخ به سؤالات منطقی آماده نکند نمی تواند از پیروانش بخواهد که به اصالت آن معتقد باشند. یکی از مهمترین رویکردهای جنبش های نوپدید دینی استفاده از اومانیزم در تعالیم معنوی است. در عرفان اکنکار علت پیدایش ادیان، نهفته در تلاش های معنوی انسان ها تلقی می شود. یعنی اگر آدمی بتواند مراحل و تمرینات معنوی خاصی را طی کند، می تواند همسان دیگر انبیا و پیامبران ادیان بزرگ صاحب مذهب و نحله عرفانی منحصر به فردی باشد و آن را برای رساندن دیگر مردمان عالم به سعادت و نیک بختی، به تبلیغ گذارد. وجود این دیدگاه به این معناست، که پدیده دین به مثابه امری از ناحیه خدا و به واسطه افراد برگزیده خدا تلقی و معرفی نمی شود، بلکه هر انسانی می تواند خود، دین و مذهب جدیدی بیافریند و خود، پیامبری آن را بر عهده گیرد. این ادعا در حقیقت بیان روح جنبش های نوپدید دینی است.

^۲ - رک : Eliade ,Mircea, Patterns in comparative religions, 1974, New York , New American library

در این گرایش‌ها معنوی، ادعاها و نظریات بسیار بیان می‌شود. چنانچه نمونه‌هایی از این اظهارات در تعالیم انکار بیان شد، اما یک نکته وجود دارد و آن اینکه بعد از بیان نظرات این مکاتب، دلیل و مدرک مستدلی ارائه نمی‌شود و این خود نشان از وجود نیت‌ها و قصدهای غیر علمی و غیر واقعی در پس این ادعاهاست. ضمن اینکه نوع جبهه‌گیری انکار برای اثبات حقانیت این مکتب نسبت به دیگر ادیان، بسیار مغرضانه و ساده‌انگارانه است.

عرفان اسلامی معرفت خدا را مقصود خویش می‌داند و برای وصول به آن، راهی ترسیم کرده و توصیه‌هایی می‌کند که از آن به سیر و منازل سلوک یاد می‌کنند و آن گاه که یافته‌های راه را در قالب گزاره‌هایی درآورده و به آن ساختاری شبیه به ساختار علوم می‌دهد، موضوع خود را ذات خداوند معرفی کرده و به تبع آن از اسماء و صفات و کیفیت تجلیات ذات واسما بحث می‌کند.

مقایسه شریعت و عرفان اسلامی با مکتب انکار

علاوه بر آن چه که در گذشته بر معایب نظریات عرفان انکار و عدم وجود صداقت و افراط و تفریط در آن و عدم خلوص در اساتید آن بحث شد که این طور می‌توان نتیجه گرفت که حداقل این عرفان نمی‌تواند مآربه حقیقت برساند چرا که خود از نبود آن رنج می‌برد باید گفت که مکتب عرفانی اسلام علاوه بر آن که این نوع اشکالات را در تعالیم خود ندارد و هیچ گونه عیبی هم تا کنون کسی نتوانسته است به اساتید این مکتب بگیرد چرا که همه آن‌ها انسان‌های معصومی بوده‌اند که حتی دشمنان آن‌ها هم بر این نکته مهر تایید می‌زنند مزیت‌هایی نیز دارد که در زیر به طور اختصار به آن اشاره می‌گردد :

1- مارتین لینگز آن را امری اصیل، جهان شمول و منحصر به فرد می‌داند³

2- جهت‌گیری دقیق و همه‌جانبه به سوی کمال مطلق و مبدا و غایت هستی، یعنی ذات پاک احدیت؛

3. ابتدا بر مبانی نظری استوار، خرد پذیر و منطقی؛

4. دارای برنامه عملی جامع معتدل، هماهنگ با فطرت بشر و نظام تکوین، دارای لطافت، ظرافت و دقتی بی‌نظیر؛

5. خاستگاه الهی و اصالت دینی؛

6- رسیدن به عالی‌ترین مقامات عرفانی در سایه اطاعت از افراد معصوم و پاک و طاهر با اطمینان خاطر و قدم به قدم

7- ادبیات متعالی: یکی از شاخصه‌های عرفان اسلامی، ادبیات متعالی است، کمتر عرفانی در سطح جهان داریم که اینقدر بتواند تولید ادبی ممتاز داشته باشد؛ یعنی عارف در بالاترین و والاترین درجه شعر و نثر گفته باشد، نثرش عین شعر باشد و شعرش آنقدر عقلانیت داشته باشد که عین نثر باشد.

شاید به خاطر همین امتیازات است که امام باقر(ع) در مورد اهمیت عرفان اسلامی نسبت به دیگر عرفان‌ها می‌فرماید:

«شرقاً و غرباً فلا تجدان علماً صحیحاً الا شیئاً خرج من عندنا». (مجلسی، ج 46، بی تا، 335)

به غرب عالم بروید، به شرق عالم بروید، آخرش باید بیابید اینجا زانو بزنید تا حقیقت را بفهمید.

اکنون به مرور آیات و روایاتی در رابطه با عرفان اسلامی و عدم گرایش به عرفان‌های نوظهور می‌پردازیم :

آیات :

1- آیاتی که ادله پیامبران را روشن و آشکار و تردید شکاکان را بی‌وجه معرفی می‌کند. ابراهیم (14)، آیه 9 و 10

³ - نگاه کنید به : لینگز، مارتین، عرفان اسلامی چیست؟، ترجمه فروزان راسخی، تهران: سهروردی، چاپ اول، 1378

- 2- در رابطه با آشکار بودن حقیقت اسلام می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره (2)، آیه 256). «هیچ اکراهی در دین نیست؛ به درستی که راه هدایت از گمراهی، روشن گردید».⁴
- 3- آیاتی که امر به تبعیت از علم و یقین و نهی از پیروی ظن و گمان دارد. اسرا (17)، آیه 36؛ یونس (10)، آیه 36؛ نجم (53)، آیه 28.
- 4- آیاتی در رابطه با عدم قبول غیر اسلام این آیات با صراحت، اسلام را تنها دین حق و صراط مستقیم معرفی می‌کند و عقاید پیروان سایر ادیان را باطل دانسته و آنان را به پیروی از اسلام دعوت می‌کند:
- «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» آل‌عمران (3)، آیه 85. «و هر کس جز اسلام، دینی (دیگر) جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است».⁵
- 5- بسیاری از آیات قرآن، همه انسان‌ها را مخاطب قرار داده و به دین اسلام دعوت نموده و قرآن و پیامبر اسلام را هادی همه انسان‌ها معرفی کرده است از جمله اینکه می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» سبأ (34)، آیه 28. «و ما تو را نفرستادیم، مگر برای همه مردم مبشر و نذیر باشی» در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» اعراف (7)، آیه 158. «بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم».⁶
- 6- در رابطه با همگانی بودن قرآن در موارد مختلفی می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» تکویر (81)، آیه 27؛ «آن کتاب (قرآن) نیست، مگر تذکری برای همه جهانیان».⁷
- 7- در رابطه با آگاه بودن مردم بر حقانیت قرآن می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» آل‌عمران (3)، آیه 70 «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید، در حالی که (بر درستی آن) گواهِید».⁸
- 8- در رابطه با افرادی که طریقتی غیر از اسلام را انتخاب می‌کنند می‌فرماید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «و هر که جز اسلام دینی [دیگر و طریقت دیگری] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است» (آل‌عمران، 85)
- 9- و...

روایات :

- 4 - جهت آگاهی بیشتر نگاه کنید به :
- الف. محمد حسن، قدردان قراملکی، قرآن و پلورالیزم دینی، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، 1384
- ب. مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، پلورالیسم دینی، قم، چاپ اول، 1380
- پ. علی، ربانی گلپایگانی، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول 1378
- ت. کتاب نقد، ش 4، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، 1378
- 5 - جهت آگاهی بیشتر نگاه کنید به : محمد حسن، قدردان قراملکی، قرآن و پلورالیزم دینی، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، 1384
- 6 - نیز نگاه کنید به : نساء (4)، آیه 79؛ حج (22)، آیه 49؛ فرقان (25)، آیه 1؛ انبیاء (21)، آیه 107.
- 7 - نیز نگاه کنید به : یوسف (12)، آیه 104؛ ص (38)، آیه 87؛ نیز نگا : ابراهیم (14)، آیه 1 و 52؛ آل‌عمران (3)، آیه 138؛ انعام (6)، آیه 18 و 90؛ نساء (4)، آیه 174
- 8 - نیز نگاه کنید به : بقره (2)، آیه 41؛ آل‌عمران (3)، آیه 71.

در مورد همه جوانب دین تحقیق کنید تا گرفتار این آفات نشوید:

امام صادق(ع) به بشیر فرمود: «لاخیر فی من لا یتفقه من اصحابنا یا بشیر ان الرجل منکم اذا لم یستغن بفقهه احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو یعلم» (مجلسی، ج 1، 1404 ق.م:22؛ کلینی، کافی، ج 1: 33) خیری نیست در آن گروه از اصحاب ما که تفقه در دین نمی کنند. ای بشیر! اگر یکی از شما به مسایل دینی اش آشنا نباشد به دیگران محتاج می شود و زمانی که به آن ها نیازمند شد آن ها ناخواسته او را در وادی گمراهی خود وارد می سازند. آن حضرت در جایی دیگر می فرماید: «لواتیت بشاب من شباب الشیعه لا یتفقه لادبته»

اگر به جوانی از جوانان شیعه برخورد کنم که در دین تفقه نمی کند او را تادیب خواهم کرد (www.tebyan.net) و نیز فرموده اند: «العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق و لایزیده سرعه السیر من الطریق الا بعدا» کسی که بدون آگاهی و بینش به دین عمل می کند همانند کسی است که از بیراهه می رود و تند روی او جز دوری از راه نمی افزاید. (کلینی، ج 1، 1365: 43؛ ابن شعبه، بی تا: 269؛ مجلسی، ج 1، 1404 ق.م: 206)

مواظب فرقه ها و گروه ها باشید :

امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب فرمود: «یابن جندب! بلغ معاشر شیعتنا و قل لهم: لا تذهبن بکم المذاهب، فوالله لا تنال و لا یتنا الا بالورع و الاجتهاد فی الدنیا و موساه الاخوان فی الله» (ابن شعبه، بی تا: 33) ای پسر جندب! به شیعیان ما بگو: مواظب باشید فرقه ها و گروه ها شما را منحرف نسازند. به خدا سوگند! هیچ کس به جرگه ولایت ما در نمی آید، مگر با رعایت پارسایی و تلاش در دنیا و همیاری با برادران دینی. فضیل بن یسار می گوید: امام صادق(ع) به شیعیان فرمود: «احذرو علی شبابکم الغلاه لا یفسدو هم فان الغلاه شر خلق یصغرون عظمه الله و یدعون الربوبیه لعبادالله و الله ان الغلاه لشر من الیهود و النصارى و المجوس» جوانان را از غلات⁹ بر حذر دارید. مبادا آن ها را فاسد کنند. غلات بدترین خلق خدا هستند. آن ها عظمت خدا را کوچک به حساب می آورند و ربوبیت را برای بندگان نیز اعتقاد دارند. به خدا قسم! غلات از یهود، نصاری و مجوس بدترند.

بر حذر بودن از هر چیزی که بر خلاف دین است:

امام صادق(ع): «انظر لکل من لا یتفکد منفعه فی دینک فلا تعتدن به ولا ترغبن فی صحبتہ فان کل ماسوی الله تبارک و تعالی مضمحل و خیم عاقبتہ» (خازنی، بی تا: 306) هر کسی که مفید به حال دین تو نیست به او اعتنا مکن و علاقه ای به رقابت با او نشان مده. هر آن چه غیر الهی است نابودشدنی است و عاقبت ناخوشایندی خواهد داشت

نتیجه گیری

اکنون با نگاهی به آموزه های علمی و گزاره های نظری آن می توان بخوبی دریافت که عرفان اسلامی ماهیتی خدا محور دارد؛ به این معنا که خداوند را یگانه موجود حقیقی و مطلوب و مقصود حرکت ها دانسته و هر چه غیر از او را تجلی و اعتبار او می داند و در بین همه تجلیات، انسان را مظهر همه اسماء و صفات دانسته و برترین تجلی حضرت حق معرفی می کند. هم از این رو

⁹ - غلات کسانی هستند که در باره حضرت علی(ع) غلو می کنند و او را رب می دانند و معتقدند که مصالح جهان به دست او انجام می گیرد. آن ها برای پنج نفر از یاران آن حضرت چنین ربوبیتی راقائلند. (ر.ک: مجمع البحرین، ص 328)

است که آدمی را لایق خلافت الهی دانسته و شایسته مقام ولایت می داند؛ ولی این قابلیت از دیدگاه عارفان در انسانی بروز می کند که بنده و سرسپرده محض خداوند شود. عرفان اسلامی کمال آدمی را در حرکت پیوسته به سوی بندگی محض خدا می بیند و این بندگی هم فقط در سایه محبتی تام به خداوند و خالی ساختن قلب از حب خویش پدید می آید.

سالک راه معرفت باید از آغاز بکوشد انگیزه ای جز حب خداوندی در دل نپروراند. رسیدن به بهشت، گریز از دوزخ، دستیابی به مراتب و مقامات والای مقربان، توانایی بر کرامات و خوارق عادت، هیچ کدام نباید غرض از سلوک قرار گیرد؛ بلکه فقط بندگی است که انگیزه سالک راستین است و تا دستیابی و حصولش، انگیزه سالک می ماند.

اما بندگی هم نزد عارفان در گرو شریعتمداری انسان است. بی مبالاتی مقتضای سرکشی و گسستن طوق بندگی است. عمل به شریعت در نسبت با روح بندگی، هم نقش علی دارد و هم نقش علامی؛ زیرا عمل به فرمان است که سبب پیدایش روح بندگی می شود و بازهمین عمل است که نشانه ای بر وجود روح بندگی در آدمی است. عارفان مسلمان عمل به شریعت را برای وصول به حقیقت ضروری دانسته و متخلف را از حقیقت محروم می دانند.

بنابراین مشاهده گردید که عرفان اسلامی نه تنها بنابر اعتقاد اکیست ها کمتر و ناقص تر از انکار نیست بلکه پر مایه تر و دارای اصالت بیشتری نسبت به آن عرفان می باشد علاوه بر آن که اساتید آن که همان حضرت محمد (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام) می باشند نیز در تمام زندگی به هیچ وجه خدا را فراموش نکرده و مرتکب گناه و یا خطا و اشتباهی هم نشده اند از طرفی دیگر عرفان و شریعت اسلامی به تمامی جوانب زندگی فرد (معنویت و عرفان، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و...) با هم می پردازد و از هر لحاظ کامل است در صورتی که در انکار تنها به یک بعد عرفانی انسان آن هم با قرض گرفتن مطالبش از سایر مکاتب موجود پرداخته است. از طرفی دیگر شریعت اسلام توسط برگزیدگان خدا که برگزیده بودن خود را هم اثبات کرده اند به بشریت به عنوان تکمیل کننده راه سعادت و پیامبرش به عنوان آخرین پیامبر به مردم معرفی گشت چرا که تمامی دستورات و مطالب آن هیچ گاه کهنه نمی شود و می تواند در همه اعصار سعادت و رستگاری و رسیدن به مقامات عالی سیر و سلوک را برای بشر تضمین کند بنابراین عرفان اسلامی و دین اسلام هیچ جای نقصی ندارد که بخواهیم آن نقص را با روی آوردن به مکاتب دیگر بر طرف نماییم

در قرآن کریم نیز در مورد مبلغان این نوع مکاتب می فرماید :

وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (مائده: 77)

«ای اهل کتاب! از خواهش های جمع آوری کنندگان که پیشوایان گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید!» (مائده: 77)

در این آیه خداوند دستور می دهد و از تمامی بشریت می خواهد که به هیچ وجه به این مکاتب اعتماد نکنند و از آن ها پیروی نمایند چرا که آن ها هم خود گمراه گشتند و هم پیشوای گمراهان شدند و دیگران را از راه راست منحرف کردند و به گمراهی کشیدند.

منابع :

1- قرآن مجید

2- ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و سلم، ترجمه صادق حسن زاده، بی تا، بی جا، بی تا

3- ابن عربی، محی الدین، فتوحیات مکیه، جلد 3، بی تا، بی جا، دارالاحیاء التراث العربی

4- پتی، سیمیسون، پالچی یک تاریخچه، ترجمه مریم البرزی، 1377، تهران، دنیای کتاب

5- توئیچل، پال، دندان ببر، ترجمه هوشنگ اهر پور، 1376، تهران، دنیای کتاب

- 6- توئیچل، پال، شریعت کی سوگماد، جلد 1 و 2، بی تا، بی جا، بی نا
- 7- توئیچل، پال، شریعت کی سوگماد، ترجمہ نازنین زهدی، جلد 1، 1381، تهران، امیر قلم
- 8- توئیچل، پال، سرزمین‌های دور، ترجمہ هوشنگ اهرپور، 1379، تهران، نگارستان کتاب
- 9- توئیچل، پال، نامہ هایی به گیل، ترجمہ هوشنگ اهرپور، ۱۳۸۰، تهران، ایساتیس
- 10- توئیچل، پال، دفترچہ معنوی، ترجمہ هوشنگ اهرپور، 1380، تهران، دنیای کتاب
- 11- توئیچل، پال، واژه نامہ اکنکار، ترجمہ یحیی فقیہ، 1380، تهران، سی گل
- 12- توئیچل، پال، نامہ های طریق نور، ترجمہ مینو ارژنگ، 1380، تهران، ثالث گلسار
- 13- توئیچل، پال، سرزمین‌های دور، ترجمہ هوشنگ اهرپور، 1377، تهران، نگارستان کتاب
- 14- توئیچل، پال، دندان ببر، ترجمہ هوشنگ اهرپور، 1381(الف)، تهران، نگارستان کتاب
- 15- خازنی، عبدالرحمن، میزان‌الحکمہ، جلد 5، ترجمہ مدرس رضوی، بی تا، بی جا، بی نا
- 16- طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع‌البحرین و مطلع‌النیرین، بی تا، بی جا، بی نا
- 17- عطار، محمد ابراهیم، تذکرہ الاولیاء، شرح نیکلسون، 1373، تهران، بهزاد
- 18- فاضلی، قادر، آب و سراب 5، 1390، تهران، الہادی
- 19- قدردان قراملکی، محمد حسن، قرآن و پلورالیزم دینی، 1384، تهران، مؤسسہ فرهنگی دانش و اندیشہ معاصر
- 20- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن ہوازن، الرسالہ قشیریہ، ترجمہ ابوعلی حسن ابن احمد عثمانی، 1388، تهران، زوار
- 21- کلمپ، ہارولد، ہنر رویابینی معنوی، مترجم مہیار جلالیانی، 1379، تهران، مؤسسہ تحقیقاتی و انتشاراتی نور
- 22- کلمپ، ہارولد، یادداشت های خرد، ترجمہ ی هوشنگ اهرپور و مہیار جلالیانی، بی تا، بی جا، بی تا
- 23- کلمپ، ہارولد، حکمت اک، بی تا، بی جا، بی نا
- 24- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، جلد 1، 1365، تهران، دارالکتب الاسلامیہ
- 25- لینگز، مارتین، عرفان اسلامی چیست؟، ترجمہ فروزان راسخی، 1378، تهران، سہروردی
- 26- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، جلد 1 و 23 و 46، 1404ق، بیروت، مؤسسۃ الوفاء
- 27- kenwilber, a sociable god ,1983 , new yourk, mcgraw-hill book company
- 28- Eliade ,Mircea, Patterns in comparative religions, 1974, New York , New Americanv library
- 29- www.eck-iran.com
- 30- eckankar.blogfa.com
- 31- www.tebyan.net